

سپهری و سبک هندی

سید حسن حسینی*

اگر بخواهیم در شعرِ پس از نیما به دنبال سبک‌های شناخته شده شعر فارسی بگردیم، به یقین شعر سهراب سپهری به اعتبار عملکرد ظریف و دامنه‌دار قوه خیال و نقش آفرینی‌های ذهن و پیچ و تاب‌های زبان، به شعر سبک هندی تعلق خواهد گرفت. گذشته از تأثیری که سپهری از فلسفه بودا و دیگر نحوه نگرش‌های «هندی» گرفته، زبان شعرش علایم بسیاری از شعر سبک هندی را نشان می‌دهد و این تأثیر در عمر ادبی سپهری، منحنی بالا رونده‌ای دارد.

پس از این در ذکر برخی از خصوصیات سبک هندی و توضیح شگردهای مضمون آفرینی و خیال‌بندی شاعران این سبک، یکی هم از «تشخیص» نام‌بردیم و نمونه‌هایی نیز ارائه کردیم.

در این جا باید بگوییم که سپهری از میان شگردهای سبک هندی، بیش از همه برای «تشخیص» اعتبار و شخصیت قایل شده و عنایت او به این صنعت - که در شعر سپهری کاربردی غیرمصنوع دارد - به گونه‌ای است که در کمتر شعری از او می‌توان جای این صنعت را خالی دید.

سپهری بی‌شک در آن دسته از اشعارش که زبانزد خاص و عام است، هستی و طبیعت را به سبک هندی می‌بیند و دلنشینی‌های شعر او در اغلب موارد به صنعت تشخیص، که از صنایع مادر، در شعر هندی است برمی‌گردد.

* عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء، شاعر و منتقد و بیدل‌پژوه ایرانی (۱۳۸۲-۱۳۳۵ شمسی).

در «صدای پای آب» که خود اسم شعر نیز از این شیوه برخاسته است، استعمال زیبا و همه جانبه صنعت تشخیص را شاهدیم، به گونه‌ای که می‌توان این شعر را «جشنواره تشخیص» نام نهاد.

از جای جای شعر سپهری، اگر شامه آماده‌ای داشته باشیم بوی مجالست و همنشینی با دواوین شعرای سبک هندی و بیدل به‌مشام می‌رسد.

در «صدای پای آب» سهراب، تنهایی و شوق و فکر، رفتاری انسانی و ای بسا صمیمی دارند و به‌گونه آدم‌های زنده عمل می‌کند. «روشنی» احیاناً بسان مرغ سر بریده‌ای پرپر می‌زند و گاه در معیت

روح سرفه هم می‌کند. «عشق» از نردبان «معراج»، به‌سوی بام ملکوت می‌رود. در این شعر شاعری را می‌بینیم که نه تنها با گل‌ها سخن می‌گوید بلکه در گفت‌وگو با گل سوسن، که زبان‌ها دارد و بی‌زبان است، ضمیر محترمانه «شما» را به‌کار می‌برد. صدای تنفس باغچه هم گه‌گاه شنیده می‌شود. «آب» عطسه می‌کند. «تنهایی» آواز می‌خواند و هر وقت حوصله‌اش از تنهایی سر می‌رود به‌خیابان می‌زند و گاه چیزی هم می‌نویسد:

گاه تنهایی، صورتش را به‌پس پنجره می‌چسبانید
شوق می‌آمد، دست در گردن حس می‌انداخت
فکر، بازی می‌کرد

قفسی بی‌در دیدم که در آن، روشنی پرپر می‌زد
نردبانی که از آن، عشق می‌رفت به‌بام ملکوت

شاعری دیدم هنگام خطاب، به‌گل سوسن می‌گفت «شما»

من صدای نفس باغچه را می‌شنوم
و صدای ظلمت را، وقتی از برگی می‌ریزد
و صدای سرفه روشنی از پشت درخت
عطسه آب از هر رخنه سنگ

پرده را برداریم
 بگذاریم که احساس هوایی بخورد...
 بگذاریم که تنهایی آواز بخواند
 چیز بنویسد
 به خیابان برود

و در شعر «مسافر» که طنین نگرش انتزاعی در آن بیش از «صدای پای آب»
 به گوش می‌رسد، این صنعت انتزاعی‌تر و طبعاً پیچیده‌تر، ظاهر می‌شود.
 در این جاست که هیاهوی میوه‌های نوبر به سمت مرگ جاری می‌شود. ذهن،
 بادبزی ساخته شده از سطح روشن گل به دست می‌گیرد. در عروق و شریان «لحن»
 خونی تازه و محزون به گردش درمی‌آید. شاتوت با سلیقه خاص خود روی پوست
 فصل یادگاری می‌نویسد و صورت خراش برداشته احساس با مرهم «سبزقا» مرمت
 می‌شود. دست باد، بوی چیدن می‌دهد و حس لامسه در مکانی لامکان پشت غبار
 حالت نارنج، از هوش می‌رود:

و روی میز، هیاهوی چند میوه نوبر
 به سمت مبهم ادراک مرگ جاری بود...
 و مثل بادبزن، ذهن سطح روشن گل را
 گرفته بود به دست
 و باد می‌زد خود را

هوای حرف تو آدم را
 عبور می‌دهد از کوچه باغ حکایت
 و در عروق چنین لحن
 چه خون تازه محزونی!

به یادگاری شاتوت روی پوست فصل
 نگاه می‌کردی
 حضور سبز قبایی میان شبدرها
 خراش صورت احساس را مرمت کرد

و بوی چیدن از دست باد می آید
و حسّ لامسه پشت غبار حالت نارنج
به حال بیهوشی است

و همچنین در شعرهای پس از «مسافر» صنعت تشخیص با فراز و فرودهای متفاوت، به خوبی قابل تشخیص است. و از روزنه این صنعت مستحیل شده در طبیعت سپهری است که او حرمت قانون زمین را نگاه می دارد. پدیده فیزیکی تبخیر را در گفت و شنودی شاعرانه با ماهیان حوض، تفسیر می کند و به صدای آواز میوه ها در میدان میوه فروش ها گوش می سپارد. و با مدد «لنز» عارفانه ای که در چشم خیال خویش کار گذاشته است، می بیند که چگونه انار، قلمرو حکومت رنگ قرمز خود را تا سرزمین پارسایان گسترش می دهد. در این جا لحظه های کوچک شاعر، خواب های نقره می بیند و سفرها نیز مثل آدمها برای خود رؤیا و تعبیری دارند. برف روی دوش سکوت می نشیند و گل یاس، این مظهر لطافت، ستون فقراتی دارد و زمان بر آن تکیه زده است و «تنهایی» همچون ژنرال ناکامی در عرصه جنگ، از پیش بینی حجم شبیخون عاجز مانده است و اگر در شعر سبک هندی همه حنجره ها زخم دار سرمه و مژگان های سرمه آلود است در سپهری حنجره جوی آب، به اقتضای اشیاء متعلق به زمان شاعر، زخم دار قوطی خالی کنسرو است:

یاد من باشد کاری نکنم، که به قانون زمین بر بخورد «غربت»

آب در حوض نبود

ماهیان می گفتند:

«هیچ تقصیر درختان نیست

ظهر دم کرده تابستان بود

پسر روشن آب، لب پاشویه نشست

و عقاب خورشید، آمد او را به هوا برد که برد»

«پیغام ماهی ها»

با سبد رفته به میدان، صبحگاهی بود

میوه ها آواز می خواندند...

گاه مجهولی میان تابش به‌ها شنا می‌کرد
 هر اناری رنگ خود را تا زمین پارسایان گسترش می‌داد
 «صدای دیدار»

لحظه‌های کوچک من خواب‌های نقره می‌دیدند...
 لحظه‌های کوچک من تا ستاره فکر می‌کردند
 «ورق روشن وقت»

سفرهایی تو را در کوچه‌هاشان خواب می‌بینند
 تو را در قریه‌های دور مرغانی به‌هم تبریک می‌گویند
 «آفتابی»

قطره‌ها در جریان
 برف بردوش سکوت
 و زمان روی ستون فقرات گل یاس
 «جنبش واژه زیست»

من در این تاریکی
 ریشه‌ها را دیدم
 و برای بت‌نورس مرگ، آب را معنی کردم
 «از سبز به سبز»

و تنهایی من
 شبیخون حجم تو را پیش‌بینی نمی‌کرد
 «به‌باغ همسفران»

خون من میزبان رقیق فضا شد
 «متن قدیم شب»

حنجره جوی آب را
 قوطی کنسرو خالی
 زخمی می‌کرد
 «نزدیک دورها»

و چندین بند از شعر «از آب‌ها به‌بعد» و تقریباً تمام شعر «اکنون هبوط رنگ» به‌گونه‌ای
 پیچیده و با سبک و سیاقی ذهنی و ظریف، به‌شیوه تشخیص به‌هم بافته شده است.

البته برای اثبات صحّت انتساب شعر سپهری به سبک هندی، جدا از حضور دامنه‌دار مقوله «تشخیص»، می‌توان به دیگر ویژگی‌های سبک هندی در شعر سپهری، همچون مضمون آفرینی، اغراق و بازی با پهلوه‌های کلمه به سبک شاعران این سبک، استناد کرد. و ما، در این جا برای این که پای ادّعایمان در هوا نباشد و به زمین محکمی بند شود چند نمونه از هندی‌واره‌های سپهری می‌آوریم و البته به منظور پرهیز از اطناب، چند نمونه و نه همه نمونه‌هایی که می‌توان به دست داد.

از صدای پای آب:

مرد بقال از من پرسید: چند من خربزه می‌خواهی؟
 من از او پرسیدم: دل خوش سیری چند؟
 (به اعتبار مضمون‌بندی و ارائه طنزی متوسط).

من زنی را دیدم، نور در هاون می‌کوبید...
 من گدایی دیدم، در به در می‌رفت آواز چکاوک می‌خواست...
 من قطاری دیدم، روشنایی می‌برد

مادر آن پایین
 استکان‌ها را در خاطره شط می‌شست...
 روشنی را بچشیم
 شب یک دهکده را وزن کنیم، خواب یک آهو را

و از شعر مسافر:

من از سیاحت در یک حماسه می‌آیم
 و مثل آب
 تمام قصه سهراب و نوشدارو را
 روانم

و گاه در رگ یک حرف، خیمه باید زد

و از دیگر شعرهای سپهری:

رهزنان را خواهم گفت: کاروانی آمد بارش لبخند!
«و پیامی در راه»

در گلستانه چه بوی علفی می‌آمد!
(به‌اعتبار بافت محاوره‌ای و در عین حال صمیمی کلام)
«در گلستانه»

بهتر آن است که برخیزم
رنگ را بردارم
روی تنهایی خود نقشه مرغی بکشم
«پره‌های زمزمه»

در گشودم: قسمتی از آسمان افتاد در لیوان آب من
آب را با آسمان خوردم
«ورق روشن وقت»

(به‌اعتبار حضور اشیاء روزمره در شعر و همچنین خیال‌بندی ظریف و مضمون‌سازی)

من در این تاریکی
فکر یک بره روشن هستم
که بیاید علف خستگی‌ام را بچرد
«از سبز به سبز»

بوی هجرت می‌آید
بالش من پر آواز پر چلچله‌هاست
«ندای آغاز»

آن چنان محو تماشای فضا بود که در چشمانش
آسمان تخم گذاشت
(به‌اعتبار اغراق لطیف و ایضاً تشخیص و مضمون‌بندی)
«ندای آغاز»

و یک بار هم در بیابان کاشان هوا ابر شد

و باران تندى گرفت
و سردم شد، آن وقت در پشت يك سنگ
اجاق شقايق مرا گرم كرد

«به باغ همسفران»

سرو
شيهه بارز خاك بود

«سمت خيال دوست»

لك لك
مثل يك اتفاق سفيد

«اين جا هميشه تيه»

بر لب بر كه بود

همچنين در حوزه مضمون‌سازى از قبل بازى با كلمه و خيال‌بندى با استفاده از ايهام و مراعات نظيرهاى لفظى نيز شعر سپهرى، تظاهر ژنتيك سبك هندى را در خود نهفته دارد:

پاييز، روى وحدت ديوار

«هم سطر هم سپيد»

اوراق مى‌شود

كه ارتباط بين «پاييز» و «اوراق» و معنى دوگانه اوراق، مبنای كار قرار گرفته است. و همچنين در اين مصراع از شعر «مسافر»:

به اين مسافر تنها كه از سياحت اطراف «طور» مى‌آيد

كه ارتباط بين سياحت و تور [طور] سياحتى مدنظر شاعر بوده است. در اين زمينه هوشيارى شاعر و دقت او در كلمات و سيلاب‌هاى آن عناوين بعضى از شعرهاى خانم صفارزاده نيز مثال خوبى است:

تولد ولاديمير - ماشين آبى شمراں^۱

كه شاعر كلمه روسى «ولاديمير» را تفكيك شده و به شكل «ولادى»، «مير» و در کنار «تولد» مى‌بيند. و نيز در «ماشين آبى شمراں» بين «آب»ى و «شمراں»ان، معادله و تناسبى

۱. سفر پنجم، طاهره صفارزاده، انتشارات حكمت با همكارى انتشارات رواق.

مخفی برقرار می‌کند. در شعر سپهری - همان‌گونه که گفتیم - با مضامین کاریکلماتوری و کاریجملا توری نیز روبه‌رو می‌شویم:
جنگ «نازی»ها با ساقه ناز...

صبح‌ها نان و پنیرک بخوریم... «صدای پای آب»

کفش‌های من از «لفظ» شبنم
تر شد «متن قدیم شب»

من
گیج شدم،
جست زدم روی کوه نقشه جغرافی
«آی هلیکوپتر نجات!»
و نیز این مثال مکرر:
«ای شور، ای قدیم»

و بزی از خزر نقشه جغرافی، آب می‌خورد
و لازم به‌تذکر است که این «نقشه جغرافی» همان «تصویر» در شعر هندی است که
به‌اشکال گوناگون «مرغ تصویر»، «شیر تصویر»، «گل تصویر»، «بلبل تصویر»، «آب
تصویر» و... مورد مضمون‌برداری شعرای این سبک قرار گرفته است.
بیدل می‌گوید:

نیستم بی‌سعی وحشت با همه افسردگی
بلبل تصویرم و تا رنگ دارم می‌پریم
و این یادآور سخن سپهری است که می‌خواهد روی تنهایی خود، نقشه مرغی بکشد،
یعنی برای خود مرغ تصویری، دست و پا کند.
و واعظ قزوینی از «آب تصویر» این‌گونه یاد می‌کند:
نالۀ من ز ناتوانی‌ها
بی‌صداتر ز آب تصویر است

و این «آب تصویر» به زمان ما و به شعر سپهری که می‌رسد، می‌شود «خزر نقشه جغرافی». همچنین آن‌جا که سپهر می‌گوید: حوض نقاشی من بی‌ماهی است، به همان «حوض تصویر» شعر سبک هندی نظر دارد و اصل و نسب مضمون‌پردازی به شعر سبک هندی برمی‌گردد. از جای جای شعر سپهری، اگر شامه آماده‌ای داشته باشیم بوی مجالست و همنشینی با دواوین شعرای سبک هندی و بیدل به‌مشام می‌رسد. وقتی سپهری می‌گوید:

به سراغ من اگر می‌آیید

نرم و آهسته بیایید، مبدا که ترک بردارد

چینی نازک تنهایی من

«واحه‌ای در لحظه»

کیست که حشر و نشری با شعرای هندی داشته باشد و با خواندن این قطعه از شعر سپهری به یاد چینی و ترک آن‌که در شعر هندی به «موی چینی» تعبیر می‌شود، نیفتد؟ این «موی چینی» از سوژه‌های مشهور شعر هندی است و شعرای سبک هندی در ارتباط با این (مو) هر جا که توانسته‌اند، موشکافی‌ها کرده‌اند.

از این‌ها گذشته گاه خود مضمون و نوع برداشت سپهری یادآور مضامین شعرای شناخته شده سبک هندی است، فی‌المثل آن‌جا که سپهری در «صدای دیدار» از کم عمقی بینش همشهریان خود انتقاد می‌کند و می‌گوید:

بینش همشهریان افسوس

بر محیط رونق نارنج‌ها خط مماسی بود

این بیت صائب را به ذهن متبادر می‌کند:

از قماش پیرهن، غافل ز یوسف گشته‌اند

شکوه‌ها از مردم کوتاه نظر دارد بهار

و ایضاً این مشابهت، گاه در وادی لفظ و ترکیب نیز مشهود است. وقتی سپهری در اوایل شعر صدای پای آب در معرفی خویش می‌گوید:

اهل کاشانم

پیشهام نقاشی است

گاه‌گاهی قفسی می‌سازم با رنگ، می‌فروشم

به شما

تا به‌آواز شقایق که در آن زندانی است

دل تنهایی‌تان تازه شود

صرف‌نظر از شخصیت دادن به مقوله‌ای نامحسوس به نام «آواز شقایق»، تابلوی نقاشی را نیز به «قفس رنگ» تشبیه کرده است.

حال ببینیم غالب دهلوی، «قمری و بلبل» را از زاویه تأثیر رنگینی که بر چشم می‌گذارند، چگونه مختصر و مفید، تعریف و به عبارت بهتر، نقاشی می‌کند:

قمری کف خاکستر و بلبل قفس رنگ

که البته بیدل هم پیش از غالب در چند موضع، گل را از سلسله «رنگین قفسان» دانسته است:

بلبل طفل مزاجم به کجا دل بندم

گل این باغ ز رنگین قفسان می‌باشد

و با اطمینان می‌توان گفت که این «قفس رنگ» و محتویات شاعرانه آن را سپهری - البته به گونه‌ای خلاق و شاعرانه - از باغ رنگارنگ سبک هندی، برای مخاطبان شعر خویش به‌ارمغان آورده است.

سهراب سپهری همچنین نام اولین کتاب از هشت کتابش را «مرگ رنگ» گذاشته است و این مرگ رنگ همان‌گونه که در شعر سپهری توضیح داده می‌شود، همان «شکست رنگ» است:

در این شکست رنگ

از هم گسسته رشته هر آهنگ

تنها صدای مرغک بی‌باک

گوش سکوت ساده می‌آراید

با گوشواره پژواک

و «شکست رنگ» به معنی پدیدگی رنگ و باختن رنگ در شعر هندی و به‌خصوص در شعر بیدل مورد استعمال فراوان دارد.

صائب می‌گوید:

چگونه درد خود از مردمان نهان دارم

که از شکستگی رنگ ترجمان دارم

و این «شکست رنگ» در اشعار بیدل همواره به‌عنوان رمز و نشانه فنای همه چیز جز خدا، خودنمایی می‌کند. و این شکست، گاه در شعر بیدل بی‌صدا انجام می‌گیرد و گاه چون سروش پرخروشی است که می‌توان صدای آن را که نوید و صلابی است به چشم‌هایی که شکست رنگ را می‌شنوند و می‌بینند، شنید:

گرم نوید کیست سروش شکست رنگ
 کز خویش رفته‌ایم به‌دوش شکست رنگ
 بیدل کجاست فرصت کاری در این چمن
 چون رنگ رفته‌ایم به‌دوش شکست رنگ

همچنین بعضی از کلمات رایج در شعر سبک هندی را می‌بینیم که به‌گونه‌ای دیگر و به‌شکل توضیحی در شعر سپهری منبع الهام و مضمون‌سازی واقع شده‌اند. در شعر هندی سیمرغ و دل عارف و قفس سینه، فراوان در کنار هم آمده‌اند. صائب می‌گوید:

در سینه صد چاک ننگ‌جد دل عارف
 سیمرغ محال است قفس داشته باشد

و سیمرغ که همان مرغ افسانه است در شعر سپهری به‌همین نشانی ظهور می‌کند. سپهری شعری داستانی و رمزی دارد با عنوان «مرغ افسانه» و در این شعر شاهدیم که گذار این مرغ باز به‌سینه انسان می‌افتد:

مرد، آن‌جا بود
 انتظار در رگ‌هایش صدا می‌کرد
 مرغ افسانه از پنجره فرود آمد
 سینه او را شکافت
 و به‌درون رفت

به‌هرحال نشانه‌های شعر هندی در اشعار سپهری فراوان است که خواننده اهل، با بذل حوصله می‌تواند نمونه‌های بیشتری به‌دست دهد و با بهره‌برداری‌های خلاق سپهری از این سبک مطرود! بیش از پیش آگاه شود.

منابع

۱. ایرج افشار بن دکتر محمود افشار (ت: ۱۳۰۴ ه.ش): صائب و سبک هندی، به کوشش محمد رسول دریاگشت، مجموعه سخنرانیهای تحقیقی، شماره ۳، انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد، چاپخانه تهران مصور، اسفند ۲۵۳۵ (۱۳۴۹ ه.ش).
۲. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: کلیات بیدل، پوهنتی وزارت دارالتألیف ریاست، کابل، ۱۳۴۲ خورشیدی، جلد دوم و سوم.
۳. صائب تبریزی، میرزا محمد علی: کلیات صائب تبریزی، به تصحیح امیر فیروزکوهی، انتشارات کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۳۳ ه.ش.
۴. گلچین تهرانی، احمد گلچین معانی بن علی اکبر: فرهنگ اشعار صائب، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، چاپ اول ۱۳۶۴ ه.ش، ج ۱، چاپ اول ۱۳۶۵ ه.ش، ج ۲.
۵. هشت کتاب سهراب سپهری، چاپ طهوری.